

هروری آسیب‌شناسانه

بر نسبت

کنش‌های روشنفکرانه و بهروزی مردم*

نیما افراسیابی

✓ منتشر شده در مجله «نافه»، شماره ۴۹، مرداد - شهریور ۱۳۹۳

در این مقاله، با عنایت به کارهای سه دهه اخیر روشنفکران ایرانی، سی و یک دلیل و علتی که با توجه به آن‌ها می‌توان فاصله‌های اجتناب‌پذیر بین مردم و روشنفکران را کاهش، و ضریب تأثیر مثبت روشنفکران را افزایش داد، آورده شده است. برخی از موارد ذکر شده را، شاید از منظری بتوان زیرمجموعه‌ای از چند مورد دیگر دانست، اما من (به دلایلی که از حوصله این مقاله خارج است)، صورت‌بندی سی و یک‌گانه مذکور را مفیدتر از حالت‌های دیگر که متصور بود، تشخیص دادم.

ابتدا، به ایضاح هشت پیش‌فرض زیر، که در این آسیب‌شناسی به آن‌ها باور داشته‌ام، می‌پردازم:

نخست- روشنفکران ایران می‌توانند در بهروزی جامعه خویش نقشی بسیار پررنگ‌تر و موثرتر از آن‌چه اکنون دارند، داشته باشند. البته، کنش‌های روشنفکری معاصر را ناموفق و جدا از مردم ارزیابی نمی‌کنم و برخی از کارهای روشنفکری افرادی مانند بابک احمدی، مصطفی ملکیان، عبدالکریم سروش، خشایار دیهیمی و... را، موفق می‌دانم.

دوم- نسبت روشنفکران و مردم نسبتی دو طرفه است، که در آسیب‌شناسی فرایند مذکور باید به هر دو طرف عنایت شود.

سوم- روشنفکران جدا از مردم و تافته جدابافته در نظر گرفته نمی‌شوند.

چهارم- روشنفکر نبودن، به تاریک اندیشی تعبیر نمی‌شود.

پنجم- سعی شده است از تعریف ذات‌باورانه نسبت به روشنفکری دوری شود^(۱).

ششم- با توجه به کارکردهای روشنفکری، این امر را یک پدیدار مدرن می‌دانم.

هفتم- به مرگ جریان روشنفکری باور ندارم.

هشتم- روشنفکر کسی است که «در مرز میان عالمان و محققان و آکادمیسین‌ها از یک‌سو و مردم از سوی دیگری ایستاده است تا آخرین دستاوردهای علوم و معارف بشری را از متخصصان بگیرد و با زبان قابل فهم به مردم انتقال دهد. برای این‌که از این طریق درد و رنج مردم کاهش پیدا بکند»^(۲). در واقع، «روشنفکری، به معنای اقدام به دو وظیفه تقریر حقیقت و تقلیل مرارت است، که در ساحت زندگی اجتماعی، لوازمی دارد که التزام به همه آن‌ها را می‌توان آداب روشنفکری تلقی کرد. شاید بتوان مهمترین (و نه همه) این آداب را عبارت دانست از: یک، عقلانیت. دو، شک‌ورزی. سه، نقادی. چهار، عدم تعلق به یک ایدئولوژی»^(۳).

حال با توجه به هشت پیش‌فرض گفته شده، به سی و یک دلیل و علتی^(۴) که به نظر می‌رسد، بر نسبت کنش‌های روشنفکرانه و بهروزی مردم موثر است؛ می‌پردازم:

۱- ارتزاق از کارِ روشنفکری

به نظر می‌رسد، اگر روشنفکر منبع مالی زندگی خویش را، کارِ روشنفکری قرار دهد؛ دچار حداقل یک آفتِ بزرگ می‌شود، این که برای جذب مشتری/درآمد بیشتر مجبور است به قواعد بازاریابی‌ای که با کارِ روشنفکری تناسب ندارد و آسیب‌رسان است، هماهنگ شود. در نتیجه، بهتر خواهد بود روشنفکران در یک رشته علمی (discipline) متخصص شوند و ارتزاق خود را براساس آن تخصص انجام دهند.

۲- روشنفکری در جامعه کوتاه مدت

به نظر می‌رسد که، «ایران برخلاف جامعه درازمدت اروپا جامعه‌ای کوتاه مدت بوده است. در این جامعه [بسیاری از] تغییرات - حتی تغییرات مهم و بنیادین - اغلب عمری کوتاه داشته است»^(۵). در چنین جامعه‌ای، هم برخی روشنفکران برای خود پروژه‌های فکری بلندمدت تعریف نمی‌کنند و اسیر روزمرگی شده‌اند، و هم برخی روشنفکران که پروژه‌های بلندمدت تعریف نموده‌اند، مخاطبان آن‌ها به شکل بلندمدت پی‌گیر پروژه‌های مذکور نیستند. این امر باعث می‌شود اصلاحات اساسی و ریشه‌ای فرهنگی در ایران با مشکلات و موانع بسیاری روبه‌رو شود.

۳- زبان روشنفکری

در حوزه زبان به نظر می‌رسد حداقل سه مورد، ضریب موفقیت کنش‌های روشنفکرانه را کاهش داده است.

اول - سخنان برخی از روشنفکران که با ابهام، غموض همراه است و فهم آن‌ها برای مخاطبان دشوار. مردم باید حرف‌های روشنفکر را فهم کنند تا دانش و بینش خود را افزایش دهند.

دوم - ضعف زبان فارسی در بیان برخی مفاهیم روشنفکری که از درون دنیای مدرن متولد شده است. در میان روشنفکران ایرانی، داریوش آشوری با پروژه «زبان باز» خویش در مدرن‌سازی زبان فارسی، رویکردی قابل‌تأمل دارد^(۶)، که می‌تواند قابلیت زبان فارسی را در بیان برخی از مفاهیم مذکور افزایش دهد.

سوم - زبان فارسی حامل برخی واژگان است که خلاف اخلاق حقوق‌بشر می‌باشند، و روشن است که با زبانی غیراخلاقی نمی‌توان باورهای اخلاقی را ترویج داد. از این منظر، در مقاله‌ای به اصلاحات زبان فارسی با صبغه حقوق زنان (به‌عنوان کنشی روشنفکرانه) پرداخته‌ام^(۷). سروش دباغ نیز در مقاله‌ای^(۸)، با مشی مداراجویانه و از منظر تکثرگرایی معرفت‌شناختی - دینی، به دغدغه پالایش زبانی - فرهنگی پرداخته است.

در این میان، برخی از روشنفکران، برای رفع زبان دشوار روشنفکری، به معضلی دیگر گرفتار آمدند، یعنی «لمپن - روشنفکری». «لمپن - روشنفکری پدیده‌ای است که به لحاظ اجتماعی با بحران مشروعیت و هویت دست به گریبان است و از لحاظ معرفتی و فکری با نهیلیسم و بی‌معنایی [و سطحی‌نگری]. در واقع به اعتقاد این طیف هرچقدر روشنفکر «لات‌بازی» بیشتری درآورد، بومی‌تر بودن و مردمی‌تر و خودی‌تر بودن خود را ثابت کرده است»^(۹)، که آفتی است در میان برخی روشنفکران ایران. باید توجه داشت که فضیلت بیان ساده مطالب، به ردیلت برخورد سطحی و مبتذل با مطالب، تبدیل نگردد.

۴ - اصالت فرهنگ و روشنفکری

نگارنده به اصالت فرهنگ معتقد، و بر این باور است که بزرگ‌ترین مشکل یک جامعه؛ مشکل فرهنگی است و بقیه مشکلات (اقتصادی و سیاسی و...) معلول این مشکل می‌باشند. در نتیجه، روشنفکران برای این که ضریب تأثیر خود را افزایش دهند، محور فعالیت‌های خود را باید براساس اصلاحات فرهنگی قرار دهند^(۱۰).

۵ - فاصله گفتار و کردار

مشاهده می‌شود برخی از روشنفکران به سخنان خویش پایبند نیستند. به عبارت دیگر، دلبستگی‌های آن‌ها (مقام نظر) با پایبندی‌های آن‌ها (مقام عمل) فاصله دارد^(۱۱)، که این امر موجب کاهش ضریب تأثیر مثبت روشنفکران می‌گردد. به نظر می‌رسد، حداقل پنج عامل می‌توانند بین گفتار و کردار روشنفکر فاصله بیاندازند، نخست، ضعف اراده. دوم، این که برای روشنفکر چیزهای مطلوبی وجود داشته باشند که مطلوبیت‌شان بیشتر از کار روشنفکری باشند. سوم، آرمان‌های روشنفکر خودشان باهم تعارض داشته باشند. چهارم، این که به نظر روشنفکر برسد، زیست روشنفکرانه هزینه‌اش بیشتر از سود آن است. و پنجم، مشکلی است که من آن را «معضل خطابه» می‌نامم. در واقع برخی روشنفکران که مدام در حال

سخنرانی / وعظ / خطابه هستند و دائماً دربارهٔ دلبستگی‌های خود (یک سری حُسن)، سخن می‌گویند، از لحاظ روانی چنان ارضاء می‌شوند، که گویی در حال انجام آن‌ها هستند؛ در نتیجه، احتمالاً، در عمل به سراغ انجام آن‌ها نمی‌روند.

۶- آشنایی ناکافی با سنت

از همان ابتدای ظهور پدیدار روشنفکری، این پدیدار با نقد سنت همراه بوده است، اما مشاهده می‌شود برخی روشنفکران آشنایی مناسبی با مولفه‌های تشکیل‌دهنده سنت در ایران ندارند.

نکته قابل تأمل دیگر این است که، در غرب مدرنیته از درون سنت ظهور کرد، اما شاید بتوان گفت، در ایران تجدد از درون سنت چندان رشد نکرد، بلکه تقریباً تجدد از بیرون وارد شد و به نقد سنت پرداخت.

۷- پست مدرنیسم و روشنفکری

با ظهور پست‌مدرن‌ها، ارزش‌های کارکردهای روشنفکری که محصول عصر روشنگری بود، برای افراد جامعه متزلزل گشت، در نتیجه ضریب تأثیر روشنفکران نیز کاهش یافت. در واقع، در شرایط نسبی‌گرایی پست‌مدرن که رجحان برخی از ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های کارکردهای روشنفکری، بر دیگر ارزش‌ها وجود ندارد، کنش روشنفکران در دفاع از ارزش‌های مذکور و نقادی روشنفکرانه، توفیق کمتری خواهد داشت. برای مثال، تحت تأثیر پست‌مدرنیسم، بی‌طرف بودن و عدم قضاوت؛ روشنفکرانه دانسته شده است، که این نداشتن رای، روشنفکر را به بی‌عملی خواهد کشاند. به نظر می‌رسد روشنفکر باید نسبت به حقیقت طرفدار باشد و نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی و فرهنگی پست‌مدرن‌ها، برای کارهای روشنفکری مشکلات بسیاری ایجاد خواهند کرد^(۱۲).

۸- روشنفکران و هنر

به نظر می‌رسد ارتباط روشنفکران ایرانی با هنرهای غیرمکتوب (مانند: هنرهای تجسمی و موسیقی) بسیار کم است و تعامل آن‌ها با هنر مکتوب (ادبیات) می‌تواند بیش از پیش باشد. از آن‌جا که، هنر ابزاری است که می‌تواند هم تأثیر زیادی بر مردم و هم بر روشنفکران بگذارد، بهتر است روشنفکران این ابزار کارا را جدی‌تر تلقی نمایند.

در خصوص این‌که، روشنفکران ایرانی و اهالی هنر (به‌ویژه جامعهٔ موسیقی ایران) بیشتر از دستاوردهای یکدیگر استفاده نمایند؛ در حال انتشار سلسله مقالاتی هستم که تاکنون دو شماره از آن منتشر شده است^(۱۳)، نیز در حال تدارک برگزاری همایش / هم‌اندیشی‌ای، تا گفتگوهای مذکور بیش از پیش صورت پذیرد.

از همین منظر، نوشته‌های سروش دباغ نیز، که از دیدگاه مفاهیم و دغدغه‌های اخلاقی و اگزیستانسیل و... به نقد فیلم می‌پردازد، شایان توجه می‌باشد^(۱۴).

۹- روشنفکری و سلسله مراتب نیازها

براساس هرم سلسله مراتب نیازهای «مزلو»، تا زمانی که نیازهای زیستی قدری ارضاء نگردند، بقیه نیازهای دیگر انگیزش کمی ایجاد خواهند کرد، در نتیجه اگر شرایط جامعه به سمتی رود که برآوردن حداقلی از نیازهای زیستی هم برای روشنفکران و هم برای مردم با مشکلات و بحران‌های بسیاری همراه باشد، فعالیت‌های روشنفکری با بازده (راندمان) بسیار پایینی جلو خواهد رفت.

۱۰- روشنفکری و ایده «گریز از آزادی»

اگر ایدهٔ روان‌شناختی «گریز از آزادی» اریک فروم^(۱۵) را حداقل برای برخی از مردم بپذیریم، آنگاه این اشتیاق مردم در واگذاری آزادی خویش، به ایجاد رابطه مراد و مریدی، بین روشنفکر و مردم کمک خواهد کرد، که این «پیرو» شدن مردم، برای هر دو طرف خطرناک است.

۱۱- گفتگو و روشنفکری

آفت دیگری که وجود دارد این است که، روشنفکران با یکدیگر و مردم، کم گفت‌وگو می‌کنند. توجه داریم که «گفت‌وگو با گپ‌زدن فرق دارد. گپ‌زدن، در واقع نوعی پرسه‌زنی و هرزه‌گردی گفتاری است و حال آن‌که مهم‌ترین ویژگی گفت‌وگو هدف‌مندی آن است. گفت‌وگو با جروبحث

هم فرق دارد. جروبوت، البته، هدفمند هست، ولی هدف آن اثبات برتری خود بر دیگری، از راه حمله به او و دفاع از خود در برابر حملات اوست، در صورتی که هدف گفت‌وگو حل یک مساله نظری یا رفع یک مشکل عملی است که همه دست‌اندرکاران گفت‌وگو با آن مواجه‌اند. در فرایند گفت‌وگو، فهم سخن تو زمینه‌ساز نقد آن سخن از سوی من می‌شود، و نقد من سبب می‌شود که تو یا مدعای خودت را واضح‌تر کنی یا دلیل خودت را قوی‌تر، و این ایضاح مدعا یا تقویت دلیل مرا به فهم عمیق سخن تو و نقد دقیق‌تر آن رهنمون می‌شود و بدین ترتیب و با این سیر دیالکتیکی، گام‌به‌گام و دست در دست هم، به حل یا رفع مساله یا مشکل نزدیک‌تر می‌شویم»^(۱۶). در این میان، شش مانع عاطفی بر سر راه موفقیت گفت‌وگو وجود دارند که توجه به آن‌ها بسیار مهم است: یعنی «خودشیفتگی، پیش‌داوری، تعصب، جزم و جمود، عدم تسامح و مدارا و خرافه‌پرستی»^(۱۷). شایان توجه است که، این گفت‌وگو زمانی ممکن است که «مفهوم «امر ناحق درخور مدارا» مفهومی تهی و عاری از مصداق نباشد و این دقیقاً معنای به‌رسمیت‌شناختن «حق ناحق بودن» است که در فضیلت مدارا جلوه‌گر می‌شود. در این چارچوب معنای حرمت نهادن به کرامت انسانی در نهایت چیزی نیست جز حرمت نهادن به حق انتخاب انسان، یعنی به رسمیت شناختن «حق ناحق بودن» او»^(۱۸).

همچنین، در این گفت‌وگوها توجه به برخی دغدغه‌ها و مسائل مشترک و کوششِ آموختن، می‌تواند رهگشا باشد، همان‌طور که کارل پوپر می‌آورد که «نظریه من آن نیست که شکاف میان چارچوب‌های [فکری] مختلف، یا میان فرهنگ‌های متفاوت، همواره به دلایل منطقی پرشدنی است. نظریه من صرفاً آن است که این شکاف را معمولاً می‌توان پُر ساخت. ممکن است که هیچ فرض مشترکی وجود نداشته باشد. احياناً ممکن است صرفاً مسائل مشترک موجود باشد. زیرا، گروه‌های مختلف مردم، معمولاً در مسائل زیادی، نظیر مساله بقا، اشتراک دارند. اما حتی به مسائل مشترک نیز ممکن است همواره حاجت نباشد. نظریه من آن است که منطقی، نه اسطوره چارچوب را تثبیت می‌کند و نه نقیض آن را، اما ما می‌توانیم کوشش کنیم که از یکدیگر چیز بیاموزیم. موفقیت ما تا حد زیادی به نیت خیر ما، و تا اندازه‌ای به شرایط تاریخی‌مان، و موقعیت و شرایطی که مساله‌مان در آن مطرح می‌شود، بستگی دارد»^(۱۹).

۱۲- روشنفکری و قدرت

روشنفکران (با حفظ مواضع خود) می‌توانند برخی مواقع، جهت بهبود اوضاع جامعه، با قدرت حاکم بر جامعه؛ همکاری داشته باشند، ولی برخی روشنفکران از این فرصت‌ها استفاده نمی‌کنند و هویت خود را در عدم همکاری صددرصدی با قدرت تعریف می‌کنند، که این امر نیز ضریب تأثیر مثبت روشنفکران را کاهش می‌دهد.

۱۳- روشنفکری و ترجمه

مسلم است که ترجمه، اثرات بسیار نیکویی در جامعه خواهد داشت، ولی برخی روشنفکران ترجمه را بی‌تفاوت به دغدغه‌ها، اولویت‌ها و بافت/ ساختار جامعه مقصد انجام می‌دهند، که ضریب تأثیر مثبت روشنفکران را کاهش خواهد داد. و امر آفت‌خیز دیگر این است که، برخی روشنفکران، ترجمه را به جای تفکر نشانده‌اند^(۲۰).

۱۴- روشنفکری و رویکرد تحلیلی

یکی دیگر از مواردی که ضریب تأثیر روشنفکران را کاهش می‌دهد آن است که، بسیاری از روشنفکران اهل ترکیب مفاهیم، آرا و باورها هستند و نه اهل تحلیل آن‌ها.

از همین منظر، به نظر می‌رسد، «روشنفکر باید هر سه مولفه توصیف، تبیین و توصیه را داشته باشد»^(۲۱)، ولی بسیاری از روشنفکران ایران، به مرحله توصیه وارد نمی‌شوند، در نتیجه برخی از توصیف و تبیین‌های آن‌ها، مساله‌ای را حل نمی‌کنند.

۱۵- تلخ‌کامی روشنفکران

به نظر می‌رسد، تلخ‌کامی و ناامیدی برخی از روشنفکران، ناقض ثمربخشی کار روشنفکری باشد. از این منظر، علی میرسپاسی^(۲۱)، رویکرد برخی از روشنفکران را مبتنی بر «روایت یأس» که «ضد روشنگری» است، تبیین می‌نماید، که درباره مورد اخیر قابل تأمل می‌باشد^(۲۲).

۱۶- همه چیزدانی روشنفکران

مشاهده می‌شود که برخی روشنفکران، بعضی مواقع به‌اظه‌ارنظر درباره مواردی می‌پردازند که تخصص لازم متناسب با آن‌ها را ندارند، که از این منظر؛ احتمالاً تأثیری منفی خواهند داشت^(۲۳).

۱۷- روشنفکران و شبه‌مساله‌ها

به نظر می‌رسد، یکی از عیوب برخی از روشنفکران ایرانی این است که «به شبه‌مساله‌ها می‌پردازند، یعنی به مطالبی پرداخته می‌شود که این مطالب اگر مشکل جامعه‌ای هم هستند، آن جامعه جامعه ما نیست. به عبارت دیگر، انتظار می‌رود روشنفکر، از آن‌رو که روشنفکر است، مسائل و مشکلات مردم جامعه خودش را در مختصه‌های مکانی، زمانی و اوضاع و احوالی جامعه خویش فهم کرده باشد و از این طریق به دنبال کاهش درد و رنج مردم باشد»^(۲۴).

۱۸- روشنفکری و نقادی

یکی از کارکردهای روشنفکری، نقادی‌ست. نقد مردم، خود و روشنفکران دیگر. ولی برخی مواقع مشاهده می‌شود که «آداب نقد» به شکل مناسبی رعایت نمی‌شود. واقعاً مهم است که در نقد اولاً حسن نیت مشاهده شود، ثانیاً از عیب‌جویی دوری شود و نقاط قوت و ضعف باهم بیان شود. در این راه به‌نظر می‌رسد، روشنفکران باید چهار ویژگی را در خود و مردم تقویت کنند، «اول خوداندیش باشیم و خودمان در هر امری و در هر مساله‌ای بیاندیشیم، یعنی به‌معنای دقیق نفی هرگونه تعبد و تقلید بی‌دلیل. دوم، «منطقی‌اندیش» باشیم و منطقی‌اندیشی یعنی فقط تبعیت از استدلال و عقلانیت. سوم، «در جای دیگری اندیشیدن» است. یک روشنفکر باید مردم را متوجه کند که شما در عین این‌که نیاز دارید «خوداندیش» باشید و «منطقی‌اندیش» باشید و به‌جای دیگری نیاندیشید، نیاز دارید که «در جای دیگری بیاندیشید» و این نکته بسیار مهمی‌ست. جزم و جمود ناشی از این است که من نمی‌توانم پنجره خودم را لحظه‌ای ترک کنم و از پنجره دیگری به جهان نگاه کنم. ویژگی چهارم «صداقت» است»^(۲۴).

۱۹- روشنفکری و عوام‌زدگی

آسیب جدی‌ای که از این لحاظ وجود دارد، این است که برخی از روشنفکران به جای آن‌که ذائقه مردم را تعالی دهند به دنبال ذائقه مردم می‌روند، و دچار عوام‌زدگی می‌شوند. به جای آن‌که مردم را نقد کنند، مجیز آن‌ها را می‌گویند (که مشکلات از شما نیست و از دیگری‌ست...). به جای مصلحت مردم، به دنبال خوشایند مردم رفتند، تأثیر مثبت روشنفکران را کاهش می‌دهد. مناسب خواهد بود، اعتماد و امید به مردم و داوری آن‌ها، جایگزین مجیز‌گویی آن‌ها شود.

۲۰- جدی گرفتن فرایند روشنفکری

برای آن‌که فرایند روشنفکری در جامعه موثر باشد، باید هم از طرف روشنفکران و هم از طرف مخاطبان آن جدی تلقی شود. اما برخی از روشنفکران و بخشی از مردم چندان‌که باید برای این امور وقت و هزینه و... صرف نمی‌کنند.

۲۱- روشنفکران و ضعف اخلاقی

در هم‌نشینی با برخی روشنفکران، هویدا می‌شود که به ضعف‌های اخلاقی عمیقی دچار هستند که بسیاری از مردم عادی، که ادعای نقادی فرهنگی و اصلاح اجتماعی را هم ندارند، به آن‌ها دچار نیستند؛ این امر ضریب تأثیر آن روشنفکران را کاهش می‌دهد.

۲۲- در دسترس بودن روشنفکران

اگر روشنفکران می‌خواهند در جامعه موثر باشند، باید در دسترس باشند. روشنفکران باید به مردم نشان دهند که خادم آن‌ها هستند، نه مخدوم آن‌ها.

۲۳- کمبود نهادهای فرهنگی و اجتماعی

در جامعه ایران، نهادهای فرهنگی و اجتماعی که ارتباط و گفت‌وگوی روشنفکران و مردم را برقرار می‌کنند هم از لحاظ کمیت کم می‌باشند و هم بسیاری از آن‌ها از لحاظ کیفیت، وضعیت مناسبی ندارند.

۲۴- رویکرد واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه

به‌نظر می‌رسد، مشی واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه روشن‌فکران و دوری آن‌ها از وعده‌های ناکجا آبادی، می‌تواند بر ضریب موفقیت آن‌ها بیافزاید.

۲۵- اصول تعلیم و تربیت و کنش روشن‌فکرانه

روشن است که، اگر موفقیت کار روشن‌فکران متناسب باشد با فهم آن‌ها توسط مردم، در این صورت اصول تعلیم و تربیت می‌توانند یاری‌رسان باشند، که البته بسیاری از روشن‌فکران از به‌کارگیری آن اصول بی‌بهره‌اند.

۲۶- روشنفکری و فلسفه‌ورزی

به‌نظر می‌رسد، برای آن‌که کارهای روشنفکری با موفقیت انجام شود، باید هم روشن‌فکران، نظراً و عملاً، پی «زندگی اصیل» باشند و هم مخاطبان خود را تشویق و یاری نمایند تا «زندگی اصیل» را برگزینند. درباره «زندگی اصیل»، می‌توان گفت که از رهگذر فلسفه‌ورزی به‌دست خواهد آمد، و روشن است که فلسفه‌ورزی با فلسفه‌دانی، تفاوت بسیار دارد. و توجه داریم که از این منظر، فرایند فلسفه‌ورزی دارای اهمیت است و نه فرآورده آن. در «زندگی اصیل» انسان فقط بر مبنای فهم خود عمل می‌کند و برای وارد شدن به چنین فرایندی نیاز به فلسفه‌ورزی می‌باشد. این فلسفه‌ورزی به معنای کار آکادمیک و تخصص در یک دیسپلین خاص که ویژه بخشی از افراد جامعه است نمی‌باشد؛ بلکه تمام افراد جامعه با تحصیلات و توانایی‌های متفاوت، برای آن‌که در فرایند «زندگی اصیل» قرار گیرند، مجبور هستند به فلسفه‌ورزی روی آورند و نظام فکری خویش را بنا کنند (البته با توجه به امکانات خویش)^(۲۵).

۲۷- روشنفکری و مراد بودن

روشن است که مراد شدن روشن‌فکر، ناقض کار روشنفکری است، و روشن‌فکران باید باورها، احساسات، خواسته‌ها، گفتارها و کردارهای خود و دیگران را به سمتی ببرند که نه خود بت شوند و نه دیگران. اگر همراه رویکرد روشنفکری، رسم بت‌شکنی قرار نگیرد، می‌تواند برای جامعه خطر خیز باشد. روشن‌فکر قبله هیچ جمعی نباید بشود.

۲۸- تصور مردم از روشنفکری

در بسیاری مواقع، تصور مردم از روشنفکر، تصور ناموجه‌ای است، و این تصور ناموجه می‌تواند آفت کارکرد روشنفکر گردد. برای مثال، بسیاری از جوانان فرد متجدد یا بی‌قضاوت یا هرج‌ومرج طلب یا هرزه یا دارای ظاهری خاص/متفاوت را روشنفکر می‌دانند، که تصوراتی رهنز است. اگر روشن‌فکران با «زندگی روزمره جامعه» تماسی نزدیک برقرار نکنند، نمی‌توانند فهم مطابق واقعی از جامعه‌ای که قصد اصلاح آن را دارند، داشته باشند، در نتیجه از مشخصات (از جمله تصورات) آن‌ها اطلاع کافی نداشته، و در توهم حرکت کرده و ناکام خواهند ماند.

۲۹- روشنفکری و اومانیسیم

باتوجه به کارکردهای روشنفکری، به‌نظر می‌رسد، حدی از انسان‌گرایی، بخشی جدایی‌ناپذیر از کار روشنفکری است. در این خصوص، سخن مشهور مصطفی ملکیان بسیار گویاست که، «من نه دل‌نگران سنتام، نه دل‌نگران تجدد، نه دل‌نگران تمدن، نه دل‌نگران فرهنگ و نه دل‌نگران هیچ امر انتزاعی از این قبیل. من دل‌نگران انسان‌های گوشت و خون‌داری هستم که می‌آیند، رنج می‌برند و می‌روند»^(۲۶).

۳۰- روشنفکری و انجام پروژه‌های مشترک

انجام مشترک پروژه‌های روشن‌فکرانه، می‌تواند باعث هم‌افزایی و افزایش ضریب تأثیر کارهای روشنفکری شود، اما در جامعه ایران، روشنفکرانی که باهم کار مشترک انجام دهند؛ بسیار اندک می‌باشند. نه تنها کار مشترک تدوین‌شده، بسیار کم است، بلکه بسیاری از روشن‌فکران حتی حاضر نیستند به کارهای یکدیگر ارجاع دهند، و بر پروژه‌های فکری یکدیگر بیافزایند، مثلاً اگر در موضوع الف ده روشنفکر، ده‌گام برداشته‌اند، بسیاری از روشن‌فکران نمی‌خواهند نشان دهند که آن‌ها می‌خواهند گام یازدهم را بردارند و یک گام به یک پروژه فکری اضافه نمایند، بلکه می‌خواهند این‌گونه بنمایند که هر یازده‌گام را خود، بدون استفاده از دستاوردهای روشن‌فکران هم‌میهن برداشته‌اند.

۳۱- روشنفکران و مشکلات زندگی روزمره جامعه

به‌نظر می‌رسد، بسیاری از روشنفکران؛ درصد کمی از کارکردِ خویش را به پرداختن به مشکلات زندگی روزمره جامعه اختصاص داده‌اند، که اگر بیشتر به این موضوع‌ها بپردازند، ضریب تأثیرِ خویش را افزایش خواهند داد. در این میان، آرش نراقی، روشنفکری است که به برخی از چنین موضوعاتی، به‌نیکی پرداخته است، مانند «خیانت در روابط زناشویی»^(۳۷).

در پایان، به‌نظر می‌رسد، چنان‌چه روشنفکران ایران و مخاطبان آن‌ها، بیش از پیش؛ به ۳۱ موردی که در بالا گفته شد توجه نمایند، می‌توان انتظار داشت که نهاد روشنفکری، که شرط لازم (و البته نه کافی) به‌روزی جامعه است، موفق‌تر از سه دهه گذشته عمل نماید، و فاصله اجتناب‌پذیر بین مردم و روشنفکران کم‌تر شود، و جامعه ایران دارای مولفه‌های خوب‌تر، خوش‌تر و ارزشمندتری گردد.

این مقاله به دعوت سردبیر محترم مجله «نافه»، درباره موضوع «چرایی پرهیز نحو روشنفکری از هم‌فهمی با مخاطبی به نام مردم» نوشته شده است، و با توجه به این‌که مقرر گردیده است در این ویژه‌نامه ابعاد مختلف موضوع مذکور بررسی شود، من به بررسی آسیب‌شناسانه نسبت کنش‌های روشنفکرانه و به‌روزی مردم پرداخته‌ام.

همچنین، پیش از انتشار این مقاله، آقای دکتر سروش دباغ و خانم مهسا حکاک عزیز، پیش‌نویس آن را خواندند، و مرا از نقدونظر و لطف خویش بهره‌مند نمودند، از مهر و توجه ایشان بسیار سپاسگزارم. بخشی از نقدونظرهای دریافتی را در این نوشته لحاظ نکرده‌ام، پس اگر کاستی‌هایی در مقاله مشاهده می‌شود، مسئولیت آن‌ها تماماً به‌عهده نگارنده می‌باشد.

منابع و پانوشتها

- ۱- «پیش‌کشیدن تعریف‌های ذات‌باورانه از «روشنفکر» به‌جای این پرسش که کارِ روشنفکری چه نوع کار فکری‌ای است، فقط یک بدفهمی یا مشکل نظری نیست، بل در عمل نیز دشواری‌های فراوانی به‌بار می‌آورد».
- ۲- کار روشنفکری، بابک احمدی، نشر مرکز، ۱۳۸۵، صفحه ۲۱۲.
- ۳- روشنفکر باید داور مردم باشد، مصطفی ملکیان، سالنامه روزنامه اعتماد، اسفند ۹۲.
- ۴- راهی به رهایی، مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، صفحات ۱۹ تا ۲۱.
- ۵- درباره تفاوت دلیل و علت به نوشته زیر مراجعه شود:
- ۶- فربه‌تر از ایدئولوژی، عبدالکریم سروش، صراط، ۱۳۷۸، صفحات ۳۶۷ تا ۳۶۹.
- ۷- ایران جامعه کوتاه‌مدت، محمدعلی همایون کاتوزیان، نشر نی، ۱۳۹۰، صفحه ۹.
- ۸- زبان باز، داریوش آشوری، نشر مرکز، ۱۳۸۹.
- ۹- ذهن، زبان و حقوق زنان، نیما افراسیابی، مجله آسمان، شماره ۶۴، ۱۳۹۲.
- ۱۰- «خداناباوری» به جای «الحاد»؟، سروش دباغ، سایت فلسفه نو، ۱۳۹۲.
- ۱۱- <http://new-philosophy.ir/?p=286>
- ۱۲- روشنفکری دینی در تحقق اهدافش موفق بود، فاطمه صادقی، روزنامه اعتماد، ۲۹ آبان ۱۳۹۱.
- ۱۳- یکی از روشنفکرانی که کارِ روشنفکری خویش را براساس اصالت فرهنگ قرار داده است، مصطفی ملکیان می‌باشد برای نمونه به موارد زیر مراجعه شود:
- ۱۴- مهر ماندگار، مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، صفحات ۴۵۳ تا ۴۵۸.
- ۱۵- روشن‌فکری دینی و سنت علمی در ایران، مصطفی ملکیان، مجله نامه، شماره ۵۱، ۱۳۸۵.
- ۱۶- تعبیرات «دلبستگی» و «پایبندی» را وامدار مصطفی ملکیان هستم. برای نمونه، به جلسه نهم درس‌گفتارهای «انسان‌شناسی فلسفی» مراجعه شود.
- ۱۷- درخصوص نقد نسبی‌گرایی، برای نمونه، به نوشته خواندنی کارل پوپر مراجعه شود، موجود در کتاب زیر:
- ۱۸- اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت، کارل پوپر، ترجمه علی پایا، طرح نو، ۱۳۷۹، صفحات ۸۳ تا ۱۲۵.
- ۱۹- همچنین، آرش نراقی، نقدی خواندنی بر «نسبیت‌گرایی فرهنگ» دارد:

- اخلاق حقوق بشر، آرش نراقی، نگاه معاصر، ۱۳۸۸، صفحات ۳۱ تا ۴۳.
- نیز درباره تفاوت نسبی‌گرایی‌های وجودشناختی و معرفت‌شناختی، به توضیح سروش دباغ در کتاب زیر مراجعه شود:
- در باب روشنفکری دینی و اخلاق، سروش دباغ، صراط، ۱۳۸۹، صفحات ۶۸ تا ۷۱.
- ۱۴- تاکنون دو شماره از این سلسله مقالات منتشر شده است، یعنی:
- طرح‌واره‌ای برای معنویت و موسیقی کلاسیک هند، نیما افراسیابی، بخارا ۹۲، ۱۳۹۲.
- طرح‌واره‌ای برای معنویت و موسیقی‌های کلاسیک شرقی (۲)، نیما افراسیابی، سایت فرهنگی نیلوفر، ۱۳۹۲ .
- <http://www.neeloofar.org/critic/174-nima-afraasiyabi/500-a-plan-for-eastern-spirituality-and-classical-music.html>
- و امید است که سه شماره دیگر از این طرح‌واره (شماره‌های ۳ تا ۵) نیز در آینده نزدیک منتشر شود.
- ۱۵- برای مثال به نقد قابل تأمل سروش دباغ بر فیلم «جدایی نادر از سیمین» مراجعه شود:
- تنگنای عدالت و فراخنای اخلاق، سروش دباغ، مجله شهروند، شماره ۸۳، ۱۳۹۰.
- نگارنده نیز، در مقاله زیر، و با دغدغه طرح شده در این مقاله (از منظر فلسفه اخلاق)، به نقد فیلم «گذشته» پرداخته است:
- وجدان شرمگین و گذشته، نیما افراسیابی، روزنامه بهار، ۲۳ مرداد ۱۳۹۲.
- ۱۶- گریز از آزادی، اریک فروم، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات مروارید، ۱۳۸۷.
- ۱۷- راهی به رهایی، مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، صفحات ۱۲۸ تا ۱۳۰.
- ۱۸- همان، صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۴.
- ۱۹- مدارا و مدنیت، آرش نراقی، نگاه معاصر، ۱۳۹۲، صفحات ۹۲، ۱۰۱ و ۱۰۲.
- ۲۰- اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت، کارل پوپر، ترجمه علی پایا، طرح نو، ۱۳۷۹، صفحه ۹۰.
- ۲۱- این مدعا در کتاب زیر مطرح شده است:
- عقل افسرده: تأملاتی درباب تفکر مدرن، مراد فرهادپور، طرح نو، صفحه ۱۳.
- و سروش دباغ نیز در کتاب زیر به نقد آن پرداخته است:
- ترنم موزون حزن، سروش دباغ، انتشارات کویر، ۱۳۹۰، ص ۴۳ تا ۵۹.
- ۲۲- روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید، علی میرسپاسی، ترجمه عباس مخبر، نشر توسعه، ۱۳۸۷، صفحات ۴۵ تا ۷۰ و ۱۰۳ تا ۱۲۴.
- ۲۳- هرچند نگارنده با تمامی موارد طرح شده از سوی میرسپاسی هم‌دل نیست ولی تأمل نسبت به «روایت یأس» که «ضد روشنگری»ست را جهت افزایش ضریب تأثیر روشنفکران، رهگشا می‌داند.
- ۲۴- برای نمونه به نظرات احمد شاملو درباره تصحیح دیوان حافظ و موسیقی کلاسیک ایرانی، دقت شود (سخنرانی در دانشگاه برکلی، ۱۳۶۹).
- ۲۵- نیاز به روشنفکر، نیاز به کدام روشنفکر؟، مصطفی ملکیان، روزنامه نوروز، ۳ تیر ۱۳۸۰.
- ۲۶- یکی از اندیشمندی که «زندگی اصیل» در نظام فکری ایشان بسیار با اهمیت می‌باشد، مصطفی ملکیان است؛ برای نمونه به نوشته‌های زیر مراجعه شود:
- زندگی اصیل و مطالبه دلیل، مصطفی ملکیان، مجله پژوهش‌نامه متین، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، ۱۳۸۱.
- تأثیر فلسفه در زندگی، مصطفی ملکیان، مجله نگاه نو، شماره ۹۹، ۱۳۹۲.
- نشانه‌های انسان معنوی، مصطفی ملکیان، روزنامه ایران، ۱۴ آبان ۱۳۸۳.
- ۲۷- سخنرانی عقلانیت و معنویت بعد از ده‌سال، مصطفی ملکیان، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- ۲۸- مدارا و مدنیت، آرش نراقی، نگاه معاصر، صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۹.